# اشتباه راهبردی اسرائیل



## در برابر حماس، حکومت نتانیاهو هر راه حل سیاسی را رد می کند.

## شارل آندِرلَن

**لوموند دیپلماتیک، ژانویه 2024**

**شارل آندِرلَن، روزنامه‌نگار فرانسوی-اسرائیلی، تا سال 2015 گزارشگر (reporter) کانال تلویزیونی France 2 در بیت المقدس.**

**نویسنده کتاب [redacted]، انتشارات سوی، پاریس، 2023.**

**ترجمه: بهروز عارفی**

**روز 7 اکتبر 2023، با حمله حماس به اهالی غیرنظامی و پادگان های نظامی، اسرائیل ضربه ی بزرگی دید. یکی از دلیل های این رویداد تراژیک، امتناع رهبران از اولویت دادن به پاسخی سیاسی به مسئله فلسطین است. جنگ کنونی در غزه، به بهانه ی نابودی حماس آبستنِ درام های آینده است.**

روز ۱۵ مارس ۲۰۰۳ برف شدیدی در بیت المقدس می بارید، و آوی

دیختِر، رئیسِ وقتِ «شاباک»، سرویس اطلاعات داخلی اسرائیل ، مجبور است قسمتی از راهی را که به خانه ماتی اشتاینبِرگ در محله بیت هاکِرِم هدایت می کند، با پای پیاده طی کند. او قصد دارد به وی اطلاع دهد که به خدمتش نیازی ندارد. با این کار، دیختر خود را از بهترین کارشناسِ پرونده فلسطین محروم می کند (۱) که در درازای ده ها سال ، به ترتیب، تحلیلگر ارشد موساد، اطلاعاتِ نظامی و سپس شین بِت بود. این کارشناس بر خلاف جریانِ سیاسیِ حکومتی از آریل شارون نخست وزیر انتقاد کرده بود که چرا ابتکارِ عملِ صلح پیشنهادیِ مَلِک عبدالله پادشاه عربستان در نشست سرانِ جامعه عرب در مارس ۲۰۰۲ در بیروت را رد کرد (۲). این طرح که تا امروز موضع رسمیِ جامعه عرب باقی مانده، عادی سازی قطعی بین اسرائیل و همسایگان عربش را در مقابلِ عقب نشینی کاملِ اسرائیل از سرزمین های اشغالی در ژوئن ۱۹۶۷ پیشنهاد می کرد.

به ویژه، اشتاینبرگ با نکوهش از قتل های هدفمند رهبران فلسطینی اطمینان داشت که رهبری سیاسی با در نظرگرفتن ایمنی کشور فقط از جنبه امنیتی، آن را به خطر می اندازد. بر پایه ی تحلیل های او، تنها ایجاد یک فلسطینِ مستقل می تواند به اسرائیل امکان دهد که کشوری یهودی و دموکراتیک بماند. اشتاینبرگ که بعدها استاد مشهور دانشگاه شد، لحظه ای از رساندن صدایش در بیست سال گذشته غافل نمانده است. در سال ۲۰۰۵، او تلاشی بی ثمر کرد تا به تصمیم گیرندگان نظامی و سیاسی بفهماند که برچیده شدن یک جانبه ی شهرک های غزه با تصمیمِ شارون به یک فاجعه ی راهبردی منجر خواهد شد. چرا چنین تصمیمی را گرفتند ؟ در آن هنگام، دُو وایسگلاس، وکیل و مشاور نزدیک به نخست وزیر در مصاحبه با هآرتس، راز را لو داده و نیت واقعی حکومت را فاش کرده بود: «[عقب نشینی از غزه] به معنای بستنِ روندِ سیاسی است. و هنگامی که این روند را مسدود می کنید، از ایجاد دولت فلسطین، هر گفتگوئی بر سر بازگشت پناهندگان، مرزها و بیت المقدس جلوگیری می کنید» (۸ اکتبر ۲۰۰۴). بلافاصله پس از این عقب نشینی حکومت اسرائیل با تقویت پلیسِ تشکیلاتِ خودگردان در غزه مخالفت کرد و در ژوئیه ۲۰۰۷ ارتش اسرائیل را از یاری رساندن به همان پلیس در جریان ضربه ی کاری حماس برای کنترلِ باریکه ی مسدود، ممنوع کرد. از نگاهِ مسئولانِ نظامی و سیاسیِ اسرائیلی، گزینشِ حفظ وضعیت موجود به این منجر می شد که دست سازمان اسلامی را در مدیریت سرزمینش آزاد گذاشته و در عین حال تشکیلات خودگردان را که محمود عباس از رام

الله در کرانه باختری ریاست می کند، تضعیف کند. اشتاینبرگ توضیح می دهد که چنین کاری، فراموش کردن این نکته است که برای حماس، به عنوان یک جنبش بنیادگرا، غزه و سراسر فلسطین سرزمینی اسلامی است که مرکزش مسجد مقدسِ الاقصی در بیت المقدس می باشد.

## انتقام گیری یک سیاست نیست

بنیامین نتانیاهو با بازگشت به قدرت در سال ۲۰۰۹، همین استراتژیِ حفظ حماس در قدرت را ادامه داد و از جمله به قطر اجازه داد که نیازهای مالی آن را تأمین کند. در سال ۲۰۱۹ ، او به نمایندگان مجلس از حزب لیکود توضیح می داد: هر فردی که می خواهد از ایجاد دولت فلسطین جلوگیری کند باید از تحکیم و انتقال اعتبار مالی به حماس پشتیبانی کند (۳) . نتانیاهو با تشکیل الحاق گراترین* دولتِ تاریخ اسرائیل، کلید مستعمره سازی را به بِتسلِل اسموتریچ داد و او را به وزارت دارایی و نیز به عنوانِ وزیر مشاورِ دفاع منصوب کرد و با این مقام، مسئولیت اداریِ کرانه باختری را به او سپرد. این مستعمره نشینِ مهدویت گرا در سال ۲۰۱۷ طرحی منتشر کرده بود که هدفش پیرو گفته ی خودش، تضمینِ پیروزی اسرائیل بود. این طرح که در واقع، یک اعلام جنگ آشکار به جنبش فلسطینی بود ، به «عرب های یهودیه و سامره» به معنای دیگر، کرانه باختری حق انتخاب بین «ماندن و زیستن به عنوان فرد در دولت یهودی» را می داد و در عین حال این پرسش را طرح می کرد : «فردی که نمی خواهد یا نمی تواند از امیال ملی اش دست بردارد، کمکی دریافت خواهد کرد که به او امکان می دهد به یکی از دولت های عربی متعدد مهاجرت کند».

اشتاینبرگ در کنار فعالیت دانشگاهی اش، از نزدیک و با نگرانی واکنش های فلسطینی ها را نسبت به این تحولات دنبال می کند. بر روی سایت اینترنتی حماس، هیجان زدگی گفتارهای معادی را مشاهده می کند. گرچه شیخ احمد یاسین (۱۹۳۷-۲۰۰۴) بینانگذار سازمان اعلام کرده بود که «موجودیت صهیونیستی» در سال ۲۰۲۷ محو خواهد شد، تحلیلگر پیشین شاباک یادآوری می کند که به نظر می رسد که الهیات شناسان حماس تصمیم گرفته اند پیش گوئی را جلو اندازند. ۲۵ اوت گذشته، صالح العاروری*، معاون دفتر سیاسی حماس و یکی از بنیان گذاران شاخه ی نظامی، بریگادهای عزالدین القَسام، در تلویزیونِ لبنانیِ نزدیک به حزب الله اعلام کرد: « بتسلل اسموتریچ یک مناقشه عمده می خواهد تا بتواند فلسطینی های کرانه باختری و سرزمین ها فتح شده در ۱۹۴۸ را جا به جا کند. در برابر

چشمان مان مرحله ای عظیم قرار دارد که در طی آن نبرد ی شدید را به پیش خواهیم برد که نتیجه اش اثری اساسی بر اوضاع در فلسطین و نیز منطقه خواهد گذاشت (۴)». العاروری در این مصاحبه فقط از کرانه باختری یاد می کند، بدون این که کلمه ای درباره غزه بگوید. یک غفلت – عمدی ؟ – که توانست به منحرف کردن توجه بخش های اطلاعاتی اسرائیلی در مورد برنامه ای که در باریکه تدارک می دیدند، منجر شود… ولی از نظر اشتاینبرگ مخفی نماند.

در بامداد ۷ اکتبر، اسرائیل بزرگ ترین شکست نظامی تاریخش را تجربه کرد. هزاران میلیشیای مسلح از حصار امنیتیِ پیرامونِ غزه گذشتند و پایگاه های نظامی مجاور را تسخیر کردند. ستاد فرماندهی به مناسبت عید سیمحاط تورا، جشن تورات، بخشی از نیروهای این پایگاه ها را برای تضمین امنیتِ مستعمره نشینان به کرانه باختری فرستاده بود. مهاجمان پس از کشتن و اسیر کردن ده ها زن و مرد نظامی، وارد ۲۲ مکان اسرائیلی شدند تا اهالی را کشتار کرده و غیرنظامیان را از هر سنی به گروگان گیرند. در ۲۰ دسامبر، اخرین بیلان این تهاجم حاکی از کشته شدن ۸۵۹ غیرنظامی اسرائیلی ، ۲۷۸ ارتشی و ۴۴ پلیس است که البته نباید ۲۵۵ گروگان انتقال یافته به غزه را فراموش کرد (در وقفه ی ماه نوامبر، ۱۱۸ نفر از آن ها آزاد شدند). نزدیک به هزار مهاجم کشته شدند. چهار روز طول کشید تا ارتش کنترل مرز را در دست گیرد.

برای نخستین بار از سال ۱۹۷۳، بسیج عمومی اعلام شد و ۳۶۰ هزار ذخیره فراخوانده شدند. اسرائیل با هدفِ نابودی ظرفیتِ نظامی و سیاسی حماس، و نیز آزادیِ گروگان های اسیر در غزه دست به تهاجم زد. پس از کارزار گسترده ی بمباران هوائی، با پشتیبانی دولت آمریکا و چند کشور غربی، عملیات زمینی گسترده ای آغاز شد. از طریق یک پل هوائی بزرگ، موشک و مهمات از زرادخانه های آمریکائی به ارتش اسرائیل تحویل داده می شود. بنا بر گزارش وزارت بهداشت وابسته به حماس، در ۹ دسامبر، در غزه ۲۰ هزار فلسطینی کشته شده که ۷ هزار نفرشان کودک بودند (۵). گزارش سازمان ملل متحد حاکی از ویرانیِ ۱۸% خانه ها و مسکن ها ست. پس از چند هفته پشتیبانی، بالاخره رئیس جمهوری آمریکا در ۱۲ دسامبر کمی صدایش را بلندتر کرد. جوزف بایدن اظهار داشت: «این بمباران های کورکورانه موجب از دست دادن پشتیبانی بین المللی اسرائیل می شود، و بنیامین نتانیاهو باید اعضای حکومتش که محافظه کارترین وزیران تاریخ اسرائیل است و [وزیر امنیت ملی]

بن-گویر و شرکایش را شامل می شود، تغییر دهد. آن ها نه فقط خواهان انتقام گیری از عملکرد حماس هستند، بلکه می خواهند از همه فلسطینیان انتقام گیرند. آن ها راه حل دو کشور را نمی خواهند».

درست در همان روز، نتانیاهو با تکرارِ ردِ یک دولت فلسطینی واکنش نشان داد. او با استقرار تشکیلات خودگردان فلسطینی در غزه نیز مخالفت کرد. «من اجازه نخواهم داد که اسرائیل اشتباه های توافق های اسلو را تکرار کند. من اجازه نخواهم داد که کسانی که تروریسم و فناتیسم (تعصب] را آموزش می دهند وارد غزه شوند… غزه نه حماسستان خواهد شد و نه فتحستان.».

مردم اسرائیل در صورت بروز بحران با ایالات متحده، چه واکنشی نشان خواهند داد؟ در یک نظر سنجیِ اخیر، انستیتوی دموکراسیِ اسرائیل سوال زیر را طرح کرده است: «آیا اسرائیل باید راه حل دو دولت را بپذیرد تا بتواند همچنان کمک های آمریکا را دریافت کند؟ فقط ۳۵% از یهودیان مخاطب، پاسخ مثبت دادند. ۵۲% چنین راه حلی را رد می کنند (۶). پروفسور تامار هِرمان که در هدایت این بررسی شرکت داشت، معتقد است که «اسرائیلی ها چنان همٍ از نابودی های غزه تکان نخورده اند زیرا افکار عمومی شدیداً به هیجان آمده است. هر روز در می یابیم که گروگان ها کشته شده اند و به علاوه سربازان مان در نبرد می میرند. به عقیده ام، بهتر بود که ارتش تجهیزات بهتر و کمتر ویرانگری به کار می برد تا ارزش های اخلاقی نبردِ اسرائیل حفظ شود. اما، تردید دارم که چیزی را در بین افکار بین المللی نسبت به کشور تغییر می داد».

اشتاینبرگ به نوبه خود بسیار منتقد عملکرد حکومت است. «فراتر از ملاحظاتِ اخلاقی و قضائی، در نبود یک راهبرد مشخص، انتقام گیری نمی تواند یک سیاست باشد. آزادگذاشتنِ دست ارتش در برابر اهالی غزه، برای اسرائیل خطرناک است. با هل دادن دشمن اصلی شان به بیش از حد واکنش نشان دادن، سازمان های تروریستی در صدد مشروعیت زدائی از اسرائیل در برابر افکار بین المللی هستند. این کار به آن ها نوعی حقانیت می بخشد. اگر اسرائیل از غزه عقب نشینی نکند، با شکلی از جنگ چریکی فراگیر روبرو خواهد شد که هدفش در گل فروبُردنِ کشور در اوضاعی نظیر جنوب لبنان خواهد بود. این کار تهدیدی احتمالی برای روابط کشور با مصر و اردن نیز خواهد بود، که می تواند موجب زیرپا گذاشتن توافق صلح با این کشورها شود. در آن صورت، حماس مستحکم تر خواهد شد».

در حالی که هر روزه مراسم خاکسپاری نظامیان کشته در نبرد غزه برگزار می شود، این ملاحظات کوچکترین تأثیری در افکار عمومی ندارد زیرا ضربه ی روحی رویدادهای ۷ اکتبر بسیار شدید بوده است. هر شنبه شب، نزدیک به صدهزار نفر در میدان موزه هنر در تل آویو که نامش را «میدان گروگان ها» گذاشته اند، گردهم می آیند. آن ها از خانواده های گروگان ها پشتیبانی می کنند که اغلب در آستانه ی نومیدی، از حکومت می خواهند که آزادی گروگان ها را اولویت مطلق آتی خود قرار دهد. در جلو مجلس (کنست) چندین خانواده که پدر و مادرشان را حماس به قتل رسانده، در زیر چادری جمع شده و سوگند می خورند که تا زمان استعفای نتانیاهو، آن محل را ترک نخواهند کرد. مبتکر این کار، یاکو گودو، ۷۴ ساله، پدری سوگوار است. پسر ۵۲ ساله او، توم، روز ۸ اکتبر به دست مهاجمان در کیبوتس کیسوفیم در حالی که از همسر و سه دخترش محافظت می کرد، کشته شد. آنان جان سالم به در بردند. کنشگر سازمان «Looking the Occupation in the Eye» («اشغال در برابرِ چشمان»)، آقای گودو به صورتی منظم در محافظت از چوپانان فلسطینی که مورد حمله شهرک نشینان در دره رود اردن قرار می گیرند، شرکت داشت. او تأکید دارد که «این جنگ بی فایده است. باید مدت ها پیش، این جنگ به پایان می رسید. هدف مشخصی ندارد. ویرانی های وحشتناکی در غزه به بار آورده است که شمار زیادی غیرنظامیان بی گناه کشته شده اند . این امر فراتر از درک و فهم است. همچنین، سربازان ما نیز در نبرد کشته می شوند. مسلم است که برگرداندن گروگان ها هدف والائی است، ولی من نمی دانم که این حکومت و مردی که هدایتش می کند، چگونه توانائی این کار را خواهند داشت».

تظاهرکنندگان که مورد حمایت شماری از اسرائیلیان هستند، و در میان شان از جمله می توان داوید آگمون، سرتیپِ ذخیره و رئیس دفتر پیشین نتانیاهو در سال ۱۹۹۶ را دید، مرتباً هدفِ ناسزاها و تهدیدهای فعالان حزب لیکود قرار دارند که آن ها را «خائنان چپ گرا» می نامند. حتی یکی از هواداران نخست وزیر تلاش کرد که چادر تظاهرکنندگان را آتش بزند ولی پلیس دستگیرش کرد. هدف هایی از این قماش از سوی هواداران راست و راست افراطی، همچنین خانواده های گروگان را نشانه گرفته است. صهیونیست های مهدویت گرا جنگ را به مثابه نشانه ی فرارسیدن روز رستاخیز می نگرند . پروفسور پوئِل اِلیتزِر بر روی سورگیم، یک سایت صهیونیسم مذهبی مقاله ای منتشر کرده و در آن توضیح می دهد که حمله ۷ اکتبر بخشی از

**طرح الهی برای مجازاتِ اسرائیلیان است «که از عظمت کشور و شهرهای نیاکان [شان] صرف نظر کرده و ارزش های پوچی را برگزیده اند و خود را تسلیم اعمالِ نفرت انگیز جنسی کرده اند». پس از اعتراض های فراوانی که مقاله برانگیخت، پرفسور آن را حذف کرد. اما، در این محفل ها، ایده ی ایجاد مجدد شهرک های مستعمره در غزه در حال جاافتادن است. تومر پِرسیسکو پژوهشگر انستیتو شالوم-هارتمَن هراس دارد که پس از جنگ، راستِ ناسیونالیست و گرایشِ دین پرستی مستحکم تر شود. او توضیح می دهد که «مناقشه ی کنونی به یک فرایند سیاسی منطقه ای خواهد انجامید. اگر اسرائیل آن را بپذیرد، در راه اعاده حیثیت قدم برخواهد داشت، وگرنه در گردابِ جهنمیِ سال ها با نتانیاهو گرفتار خواهد ماند. این به معنیِ انزوا، فروپاشی اقتصادی و اجتماعی است».**

* منظور، الحاق همه سرزمین های فلسطینیِ اشغالی به اسرائیل است.

*****

**عنوان اصلی مقاله:**

**L’erreur stratégique d’Israël**, par **Charles ENDERLIN**

**.Le Monde-diplomatique, janvier 2024**

* صالح العاروری، نفر دوم حماس در روز سه شنبه 2 ژانویه 2024 در حمله پهپادی اسرائیل به دفتر او در بیروت کشته شد.

**زیرنویس ها:**

۱ – Matti Steinberg که در دانشگاه پرینستون و هایدلبِرگ تدریس می کند، از جمله نویسنده ی آثار زیر است:

La Nakba comme traumatisme. Deux approches palestinienne » .et leur répercussion politique », Le Débat, Paris, 2017

In Search of Modern Palestinian Nationhood. Moshe Dayan .Center – Syracuse University Press, Tel-Aviv, 2016

۲ – مراجعه کنید به مقاله «صلح، اکنون» نوشته اینیاسو رامونه، لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۰۲.

۳ –

Tal Schneider, « For years, Netanyahu propped up Hamas. Nowit’s blown up in our faces”, The Times of Israel, Jerusalem, 8 october 2023.

۴ – کانال تلویزیونی لبنانی المیادین، نزدیک به حزب الله مصاحبه مفصلی با ال-الروری انجام داده است: «ما برای نبرد کلی اماده ایم و به طور بی سابقه ای بر اسرائیل پیروز خواهیم شد» [به زبان عربی]، ۲۵ اوت ۲۰۲۳:

https://palinfo.com/news/2023/08/847974

۵ –

Death toll in Gaza from Israeli attacks rise to 17700 – » Health Ministry of Gaza », Reuters, December 9, 2023.

۶ –

Tamar Hermann & Or Anabi, « Israelis sharply divided on the question of a two State solution in return for US assistance », The Israel Democracy Institute, December 5, 2023, https://en.idi.org.il

---

# رزمایش دریایی ایران، چین و روسیه در خلیج عمان



وزارت دفاع چین از رزمایش ایران، چین و روسیه در دریای عمان با عنوان "کمربند امنیت دریایی ۲۰۲۳" خبر داد.

وزارت دفاع چین با انتشار اطلاعیه‌ای در روز چهارشنبه ۱۵ مارس از رزمایش مشترک این کشور با ایران و روسیه در دریای عمان خبر داد.

در این اطلاعیه آمده است: «طبق پیمان‌نامه نظامی میان نیروهای مسلح سه کشور ایران، چین، روسیه و سایر کشورها، این رزمایش با عنوان "کمربند امنیت دریایی ۲۰۲۳" در خلیج دریای عمان از امروز ۱۵ تا ۱۹ مارس (۲۴ تا ۲۸ اسفند ماه جاری) برگزار خواهد شد.»

آخرین رزمایش دریایی ایران با مشارکت چین و روسیه در اوایل بهمن ماه سال گذشته در شمال اقیانوس هند با عنوان "رزمایش مرکب کمربند امنیت دریایی ۲۰۲۲" برگزار شد.

نخستین رزمایش دریایی مشترک سه کشور چهار سال پیش به مدت چهار روز در دریای عمان و اقیانوس هند برگزار شده بود.

وزارت دفاع چین بدون اشاره به جزئیات گفت که سایر کشورها نیز در این رزمایش شرکت دارند.

مسکو نیز روز چهارشنبه اعلام کرد که رزمایش‌های دریایی خود با چین و ایران در دریای عرب را با هدف تقویت روابط با پکن و تهران آغاز کرده است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، وزارت دفاع روسیه با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که رزمایش سه‌جانبه موسوم به "کمربند امنیتی دریایی ۲۰۲۳" در مجاورت بندر چابهار ایران آغاز شده است.

گفته می‌شود، بخش دریایی این رزمایش روزهای پنجشنبه و جمعه برگزار می‌شود.

این وزارتخانه گفته است که روسیه با ناوچه آدمیرال گورشکوف و یک نفتکش اندازه متوسط در این رزمایش حضور خواهد یافت.

مقامات مسکو می‌گویند، در طول رزمایش دریایی، کشتی‌ها "مانورهای مشترک و شلیک توپخانه در روز و شب" انجام خواهند داد.

ایران، پاکستان، عمان و امارات متحده عربی همگی دارای خطوط ساحلی در امتداد بدنه آبی هستند که در دهانه استراتژیک خلیج فارس قرار دارند.

در بیانیه وزارت دفاع چین آمده است: «این رزمایش به تعمیق همکاری عملی میان نیروی دریایی کشورهای شرکت‌کننده کمک می‌کند… و انرژی مثبت را به صلح و ثبات منطقه تزریق می‌کند».

رزمایش‌های برنامه‌ریزی‌شده برای چهارشنبه تا یکشنبه در بحبوحه تشدید تنش‌ها میان ایالات متحده و چین بر سر طیفی از موضوعات، از جمله امتناع چین از انتقاد به مسکو به دلیل تهاجم این کشور به اوکراین و ادامه حمایت اقتصادی از روسیه برگزار می‌شود.

هفته گذشته، چین میزبان مذاکراتی میان ایران و رقیب اصلی خاورمیانه‌ای‌اش، عربستان سعودی بود که منجر به توافق روز جمعه بین آنها برای بازگرداندن

کامل روابط دیپلماتیک پس از هفت سال تنش شد.

میزبانی چین از مذاکرات ایران و عربستان، این کشور را در نقش غیرعادی میانجی در مناقشات منطقه‌ای قرار داد؛ نقشی که به نظر می‌رسد پکن مایل است تحت عنوان "ابتکار امنیت جهانی" رئیس جمهور شی جین‌پینگ در آن سرمایه‌گذاری کند.

شوئه بینگ، فرستاده ویژه چین در امور شاخ آفریقا روز سه‌شنبه ۱۴ مارس (۲۳ اسفند) بر آمادگی چین برای همکاری با کشورهای منطقه برای کمک به توسعه صلح‌آمیز منطقه‌ای و ایجاد جامعه نزدیک‌تر چین و آفریقا با آینده‌ای مشترک برای اجرای این چشم‌انداز" تاکید کرد. خبرگزاری رسمی شین‌هوا این اظهارات را به نقل از وی در سفر به اتیوپی گزارش داد.

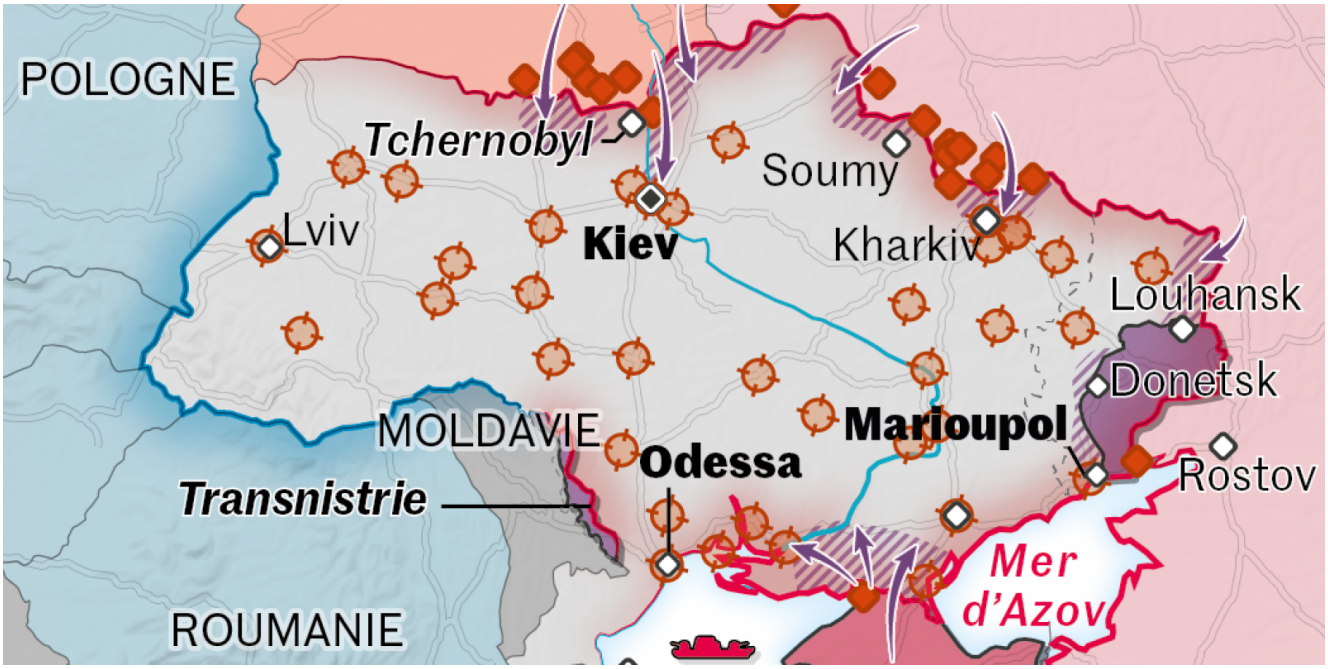
در این گزارش شوئه بینگ می‌افزاید، چین با "رقابت ژئوپلیتیکی توسط نیروهای خارجی مخالف است و هیچ تلاشی برای پر کردن به اصطلاح خلاء یا ایجاد بلوک‌های انحصاری ندارد".

برگرفته از سایت دویچه وله به زبان فارسی

24 اسفنر 1401

---

# جنگِ پوتین در اوکراین: پا جای پای صدام حسین ؟




# ژیلبر اشکار



استاد مطالعات خاورمیانه و آفریقا، دانشگاه لندن

برگردان: بهروز عارفی

میان رفتار ولادیمیر پوتین در مورد گرجستان در سال 2008، اوکراین در سال 2014 و نیز رفتار کنونی او از سویی، و رفتار صدام حسین نسبت به ایران، در دوران پس از انقلابِ آن در 1979 و نیز کویت در سال 1990 از طرف دیگر ، همانندی تکان دهنده ای وجود دارد. هر دو به زور متوسل شدند که با مطالبات فوق العاده مشابه برای تحققِ جاه طلبی های توسعه طلبانه همراه بود. در پائیز 1980، صدام حسین پس از تحریکِ اهالی عرب زبان خوزستان به

شورش علیه حکومت تهران با این ادعا به خاک ایران تجاوز کرد که آنان را نجات داده و جمهوری مستقلِ عربستان را در آن دیار برپا کند. آن یورش آغاز جنگی هشت ساله بود که نخستین اثرش این بود که به رژیم جدیدِ ایران امکان داد به هرج و مرج پس از سقوط رژیم شاه ، پایان داده و صفوف خود را مستحکم تر کند. پس از کشته های زیاد از دو طرف که به یک میلیون نفر می رسید وویرانی های گسترده، در پایان جنگ، دو کشور به نقطه آغازین بازگشتند.

ده سال بعد، صدام حسین با اشغالِ کویت، با این ادعا که یک استان عراق است که بریتانیائی ها تکه تکه کرده اند، رفتار خود را تکرار کرد. او با این کار مطالبات کهنه ای را زنده کرد که موجب تنش های نظامی میان حکومت عبدالکریم قاسم و مقام های بریتانیا در دوران تحت الحمایگی کویت شد، یعنی زمانی که بریتانیا تصمیم گرفت در سال 1961 به آن جا «استقلال» دهد. نتیجه ی تهاجم دوم صدام حسین فرصتی به دست ایالات متحده داد تا ابتدا به صورتی بی سابقه نیروهای نظامی خود را در منطقه خلیج فارس مستقر کند؛ سپس بر پایه ی نسخه ای که جیمز بِیکِر سوم، وزیر خارجه وقت آمریکا در تهدید وزیر خارجه عراق، طارق عزیز به کار برده بود، عراق را به صورتی بمباران کند که «به عهد حَجَر» برگردد؛ سرانجام، و به ویژه، به صورتی چشمگیر تفوق خود را به مثابه تنها ابرقدرت موجود در جهان نشان دهد، جهانی که پس از ده ها سال «دوقطبی» بودن « به دوران یک قطبی» وارد شده بود.

این نکته که عرب های خوزستان حقِ تعیین سرنوشت خود یا استقلال را داشته باشند، و یا این که مطالبات عراق در مورد کویت، به حق باشد یا نه، موضوع بحث ما در این نوشته نیست. رفتار غیرمحتاطانه صدام حسین با ارزیابی نادرستِ تناسبِ قوا در هر دو حالت، نمایان شد. از هر دو جنگ، عراق ویران و فوق العاده ضعیف تر بیرون آمد، در حالی که تنها موفقیت دیکتاتور عراق، تحکیمِ موقعیت دشمنان ایرانی و آمریکائی بود. او گمان برده بود که بلبشوی حاکم بر ایران در سال 1980 در اثر تهاجم عراق وخیم تر خواهد شد، همان گونه که خیال می کرد که آمریکا در سال 1990 به خاطر خروج از ویتنام ضعیف تر شده و جرئت رویاروئی با او را نخواهد داشت.

این رویدادها چه ار تباطی با ولادیمیر پوتین دارد؟ ارباب کرملین حسرت خود را نسبت به دوران امپراتوری تزاریِ روسیه پنهان نمی کند و چندین بار به بلشویک ها خرده گرفته که چرا در دوران

انقلاب روسیه، اصلِ تعیین حق سرنوشت را هنگام ترسیم نقشه ی جمهوری های شوروی به کار بسته اند . او به ویژه و البته به درستی، خواهان جلوگیری از گسترش ناتو به جمهوری هایی است که سی سال پیش، بخشی از اتحاد جماهیر شوروی و زیر قیمومت روسیه قرار داشتند. در سال 2008، پوتین (که در آن هنگام به عنوان نخست وزیری، در پشت رئیس جمهوری ظاهری دمیتری مدوِدف کشور را اداره می کرد)، برای جلوگیری از پیوستنِ گرجستان به ناتو تهاجم به سرزمین ها گرجی را با حمایت از تجزیه ی استان های ابخازی و اوسِتی جنوبی توجیه کرد و آن ها را به اعلام «استقلال» تشویق کرد، همان گونه که صدام حسین در مورد «عربستان» کرده بود.

در سال 2014، پوتین اذعان کرد که آرزو دارد تا آنچه را که اشتباه رهبران اتحاد شوروی تلقی می کرد، جبران کند و کریمه را اشغال و به روسیه ملحق کرد تا از پیوستن اوکراین به ناتو جلوگیری کند، همان گونه که صدام حسین در رویای الحاق کویت بود. همان سال، پوتین همچنین پس از تشویق جدایی طلبان محلی به اعلام «استقلال»، با توسل به نیروی نظامی در ایالت های دونِتسک و لوهانسک در شرقِ اوکراین مداخله کرد، به همان صورتی که در گرجستان کرده بود و همان گونه که رهبر عراق خیال داشت در ایران انجام دهد. در مورد گرجستان و اوکراین، پوتین برآورد کرد که ایالات متحده، بیش از آن ضعیف است که بتواند با او رویاروئی کند: در سال 2008، آمریکائیان به سختی در باتلاق عراق گیر کرده بودند و در سال 2014، آمریکائی ها پس از خروج از عراق در پیِ شکستی مفتضحانه، دچار تکرار فلجِ نظامی یی شدند که پس از ویتنام گریبانگیرشان شده بود.

اوضاع و احوال سال های 2008 و 2014 و سال های بعد، ظاهراً عقیده و تشخیص پوتین را تأیید می کرد. هنگامی که در سال 2016، ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا پیروز شد، موجب شد متحدانِ سنتی واشینگتن اعتماد خود نسبت به اعتبارِ آمریکا در حفاظت از متحدان را از دست بدهند. آن کشورها انتظار داشتند که جو بایدن میراث ترامپ را بزداید، اما خیلی زود نومید شدند. در واقع، پس از عقب نشینی شرمگینانه آمریکا از افغانستان در برابر طالبان، اعتبار این دولت از زمان شکست در ویتنام پس از ورود نیروهای کمونیست به سایگون پایتخت آن کشور، به پائین ترین میزان خود رسیده است. در نتیجه، پوتین به این جمع بندی رسید که اوضاع مناسب است که مرحله ای جدید را آغاز کند. لذا به فشار

خود بر اوکراین افزود که پس زمینه ی آن، از سرگیری رویاروئی ها میان جدائی طلبان و نیروهای دولتی اوکراین و ورود ترکیه، عضو ناتو در معرکه با ارسال پهباد به کیف بود. اگر به این نکته ها، کمبود جهانی گاز و نفت را نیز بیافزائیم که موجب بالا رفتن بهای این سوخت ها شد که منبع اصلی درآمد دولت روسیه است، همه عامل های ضروری در یک جا جمع شده اند.

صرفِ نظر از تشابهات میان ماجراجویی های نظامی پوتین و صدام حسین، آیا نکته های یادشده در بالا به این معنی است که محاسبات پوتین هوشمندانه تر و عقلائی تر از محاسبه های صدام بود؟ پاسخ احتمالی این است که، گرچه محاسبه های پوتین تاکنون درست از آب درآمده اند، او با عملیات اخیر، به مخاطره‌ی ماجراجویانه‌ی بی سابقه ای دست زده است. جو بایدن از این اوضاع برای ترمیم وجهه‌ی کاملاً بربادرفته‌اش سود خواهد برد، درست مثل بوریس جانسون: پس از پیشگوئی‌های خودساخته، این دو دولتمرد حتما خوشحالند که پوتین به آن ها فرصتی داده تا افکار عمومی را از شکست‌های شان منحرف کنند. پیمان آتلانتیک نیز پس از مدت‌ها بیماری انسجام و تحرک یافته است، (به یاد آوریم که تقریبا دو سال و نیم پیش، امانوئِل ماکرون ناتو را «در حالت مرگ مغزی» ارزیابی کرده بود). حتی امکان دارد که رفتار پوتین کشورهای همسایه‌ی روسیه، فنلاند و سوئد را که به مدت هفتاد سال بی طرفی خود را حفظ کرده بودند، راغب کند که به ناتو بپیوندند. نکته‌ی دیگری که حتی برای روسیه خطرناک تر است، این است که این کشور باید با فشار اقتصادی بسیار فزاینده‌ای روبرو شود که به یقین موجب خواهد شد بسیار بیشتر از آنچه پوتین و اطرافیان او گمان می برند، تضعیف شود. در واقعیت، روسیه در حالت نمادینِ «توسعه طلبی خارج از ظرفیت سیاسی و اقتصادی امپراطوری » بنا بر اصطلاح پل کندی* به سر می برد. روسیه از نظر نظامی بالاتر از ظرفیت اقتصادی خود عمل می‌کند. «تولید ناخالص داخلی» آن از کانادا و حتی از کره جنوبی کمتر است و معادل کمی بیشتر از 7 درصد «تولید ناخالص داخلی» آمریکاست.

توضیح مترجم:

* پل کندی Paul Kennedy مورخ 77 ساله بریتانیائی است که در زمینه های روابط بین المللی و ژئو استراتژی به پژوهش پرداخته و کتاب های متعددی نوشته است. کتاب مشهور او «ظهور و سقوط قدرت های بزرگ» به فارسی نیز برگردانده شده است. در این کتاب او از

اصطلاح Imperial Overstretch یا Imperila Overreach استفاده کرده ست که معنای ان «توسعه طلبی خارج از ظرفیت سیاسی و اقتصادی امیراتوری» یا به قول خودمونی، «لقمه بزرگ تر از دهان برداشتن به سبک شاهان» است. مترجم از چگونگی ترجمه ی این اصطلاح در کتاب یادشده، بی اطلاع است.

این مقاله برای نخستین بار در 24 فوریه 2022 در سایت The New Arab، به زبان انگلیسی منتشر شده است.

ترجمه بالا از روی نسخه فرانسوی با تطابق با متن اصلی به عمل آمده است.

https://english.alaraby.co.uk/opinion/putins-war-ukraine-saddam-husseins-footsteps

https://www.contretemps.eu/poutine-russie-ukraine-irak-guerre-saddam-hussein/

---

# فروش رافال را پنهان کنید تا نبینند!



# سلاح های فرانسوی برای دیکتاتوری نمونه


**سباستین فونتِنِل Sébastien Fontenelle**

**روزنامه نگار، نویسنده ی (همراه با Aymeric Elluin ) کتاب:**


**Ventes d’armes, une honte française, Le Passager clandestin, Paris, 2021**

## برگردان بهروز عارفی

اصول خیرخواهانه ای که فشارهای دوستانه برانگیخته اند، در گذشته فروشِ سودآورِ اسلحه فرانسوی را دچار اختلال کرده است. در سال 2014، فرانسه برای مجازات روسیه به خاطر تحریکاتش در مناقشه اوکرین از تحویل دو ناوهلیکوپتربر به مسکو خودداری کرد. اما، دغدغه ها سَمت گیری‌های متغیری دارند، همان گونه که شتاب زدگی فرانسه برای مسلح کردن مارشال السیسی مصر نشان می دهد.

از نیم قرن پیش، فرانسه هنگامی که دیگر درس آداب دانیِ دموکراتیک به دولت های دیگر نمی‌دهد، به برخی از کشورهای بسیار

سنگدل و سرکوبگرِ جهان، اسلحه می فروشد. در سال های دهه 1970، فرانسه با آفریقای جنوبی نژادپرست، آرژانتین ژنرال ها، اسپانیای ژنرال فرانکو و یونان سرهنگ ها تجارتِ اسلحه می کرد (البته این فهرست کامل نیست!). پنجاه سال بعد، عربستان سعودی و مصر مارشال السیسی مورد توجه فرانسه هستند.

با این وجود، صداقت حکم می کند بپذیریم که اخیراً زیر فشارهای دوستان خوش فکر، فرانسه تسلیم درستکاری ناگهانی شد. و ناگهان به نام اصول تحسین آمیز بازیافته، از یک معامله سودآور چشم پوشی کرد. این کار زمانی رخ داد که فرانسه در آخرین لحظه ها از تحویل دو ناو جنگی به مسکو خودداری کرد. اما، این نماد ویژه ی پاکدامنی، سرآغازی بر افزایش بی شرمی اوست.

در سال 2011 در پایان دوره ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی، روسیه ی ولادیمیر پوتین دو ناو عملیاتی و فرماندهی فرانسوی با نام های سباستوپول و ولادی وُستوک برای نیروی دریائی آن کشور خرید. ارزش این معامله، 2/1 میلیارد یورو بود. این ناوهلیکوپتربَر از سریِ میسترال در کارخانه کشتی سازی سَن نازِر ساخته می شود و قرار بود در سال 2014 و 2015 تحویل روسیه گردد.

این قرارداد بسیار به موقع برای فرانسه امضا شد، چرا که صنایع تسلیحاتی این کشور با نومیدی چندی مواجه بود. همان گونه که دو سناتور در همان زمان در ابرازِ نظری درباره تجهیزات ارتش فرانسه بیان کردند، برنامه جنگنده رافال ساخت هواپیماسازی داسو مایه نگرانی شده بود – زیرا بسیار گران تمام می شد. «با توجه به ارزش آن در سال 2011»، تا همان وقت، 43 و نیم میلیارد برای دولت – و در نتیجه برای مالیات دهنده تمام شده بود. درحالی که مردم از این هزینه ها اطلاعی نداشتند. (1)

قرار بود این سرمایه گذاری سنگین با صدور این هواپیما جبران شود، جنگنده ای که به صورتی استثنائی کارآمد تلقی می شد. اما، هیچ خریدار خارجی پیدا نشد به این دلیل که آن را بسیار گران ارزیابی می کردند. به همین دلیل، ارتش فرانسه مجبور شد که بسیار زود 17 فروند از این هواپیما را خریداری کند. ابتدا قرار بود که "رافال"ها بین سال 2015 و 2020 تحویل داده شوند. هزینه اضافی برای صندوق دولت معادل 1/1 میلیارد یورو شد.

در چنین شرایطی، فروش سباستوپول و ولادی وستوک فرصتی طلائی بود.

اما در مارس 2014، سه سال پس از امضای قرارداد و در حالی که تحویل اولین ناو نزدیک بود، مسکو که حقانیت حکومت جدید اوکراین را که در پیِ شورش زمستان 2013 تشکیل شده بود، نمی پذیرفت، شبه جزیره کریمه را به روسیه ضمیمه کرد.

چرب زبانی لو دریان

آن گاه، چند کشور از فرانسه می خواهند که تحویل ناوهایی را که روسیه خریده و پولش را داده، معلق کند. نخست وزیر بریتانیا معتقد است که تحویل این ناوها «باورنکردنی» است و دفتر باراک اوباما اطلاع می دهد که واشینگتن با این تحویل «مخالف» است.

لوران فابیوس، وزیر امور خارجه ی سوسیالیستِ فرانسوآ هولاند، شاید در اثر قدرتِ اراده ی این دو متحد مهم قانع شده و اعلام کرد «اگر پوتین به کار کنونی اش [در اوکراین] ادامه دهد»، حکومت فرانسه در واقع «لغو این فروش را بررسی خواهد کرد». اما مشکلی وجود دارد: اگر پاریس تحویل دو ناو هلیکوپتربَر را لغو کند، باید پول روسیه را پس دهد. این کشور آشکارا اعلام کرد که کوتاه نخواهد آمد.

به این دلیل، ژان ایو لو دریان، وزیر دفاع، دنبال فرصت می گردد: او توضیح داد که «همکار او در وزارت خارجه حق داشت از این تهدید استفاده کند» ولی هنوز هیچ تصمیمی گرفته نشده است. او به طور جدی تأیید می کند که به هرحال، دو میسترال ناوهایی هستند «که مسلح نیستند» و در نتیجه واقعا پس از رسیدن به روسیه «کشتی نظامی خواهند شد»، یعنی هنگامی که مسکو آن ها را برای جنگ مجهز کند. لذا می بایست سوء نیت کامل آمریکائی ها و بریتانیائی ها را استنباط کرد و در نظر گرفت که با اینکه یک ناوهلیکوپتربر هنوز به توپ ها و موشک اندازها مجهز نشده، می توان آن را مانند یک ناو جنگی به حساب آورد…

هولاند، رئیس جمهور فرانسه که در دوران کارزار انتخاباتی اش در سال 2012 قول داده بود که در صورت انتخاب، تلاش خواهد کرد که فروش اسلحه فرانسه «با دقت بسیار انجام شود و بدون وقفه با واقعیت های استراتژیکی، سیاسی، مالی و حتی اخلاقیِ طرف های معامله تطبیق یابد»، خود را قاطع تر نشان می دهد. او در ژوئیه 2014 اعلام می کند که لغو نخستین ناو از دو کشتی که باید تحویل روسیه شود، اصلا مطرح نیست. او توضیح می دهد زیرا که «معامله در

سال 2011 انجام شده و ساخت ناو تقریبا تمام شده و باید در ماه اکتبر تحویل داده شود». او یادآوری می کند که وانگهی «روس ها پول این ناو هلیکوپتربر را پرداخته اند». به طوری که فرانسه در صورت تحویل ندادن ناو «می بایست یک و یکدهم میلیارد یورو به آن ها بازپس دهد». با این وجود، رئیس دولت فرانسه در مورد ناو دوم، قاطعیت کمتری نشان می دهد: او می گوید «تحویل آن ناو به رفتار روسیه بستگی خواهد داشت».

دو ماه بعد، لحن کاملا تغییر یافت. پاریس زیر فشار شدید متحدانش سرانجام در آستانه ی نشست سران ناتو (سازمان پیمان اتلانتیک شمالی) متعهد شد که تحویل ناوهای سباستوپول و ولادی وستوک را به حال تعلیق درآورد – که در سال 2015 به طور قطع لغو شد- . کاخ الیزه اعلام کرد که «شورای دفاع اوضاع اوکراین را بررسی کرد» و به این نتیجه رسید که«وخیم» است. اگر دقیق تر بخواهید «عملیات اخیر روسیه در شرق اوکراین اساس امنیت اروپا را نقض می کند». به موجب این اوضاع «رئیس جمهوری ملاحظه می کند که به رغم چشم انداز یک آتش بسی که باید تایید شده و به اجرا در آید، شرایط برای این که فرانسه تحویل نخستین ناو عملیاتی و فرماندهی را اجازه دهد ، در لحظه کنونی فراهم نشده است.

پس، اخلاق زیرتحریک فشارهای دوستانه ی آمریکا ، از خطر جسته است. زیرا فرانسه پس از تعللی چند استدلالی را پذیرفته که به موجب آن فروش ناوهای جنگی به کشوری که قاعده های حقوق بین المللی را زیرپا می گذارد، ناشایست است.

سرانجام، در اواخر همان سال 2014، پیمان تجارتِ اسلحه که سال قبل به تصویب سازمان ملل متحد رسید و فرانسه نیز امضا کرد، به اجرا در آمد – زیر کف زدن های فابیوس که براین باور است که این ابزار جدید امکان می دهد «از نقض حقوق انسانی بین المللی و حقوق بشر جلوگیری کرد». درواقع، این مصوبه کشورهای امضاکننده را از فروش سلاح به خریدارانی ممنوع می کند که امکان دارد از آن ها در مواردی استفاده کنند که با این قانون ها مغایرت دارد .

پایان خوش داستان؟ نه واقعاً. اما برای درک بهتر باید کمی به عقب تر رفت. هنگامی که هولاند در سال 2012 به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد، مصر که یک مشتری قدیمی فرعی بود، در ردیف بیست و سوم فهرست خریداران اسلحه فرانسه قرار داشت. این رده بندی خیلی زود تغییر یافت. 3 ژوئیه 2013، نظامیان به رهبری

ژنرال – و مارشال آینده- السیسی، محمد مُرسی رئیس جمهوری مصر را که یک سال پیش انتخاب شده بود، از قدرت برکنار کردند. سپس السیسی جای او را گرفت. این ضرب شست فوق العاده خونین بود: 14 اوت 2013، در اثر سرکوب یک تظاهرات هواداران مرسی در میدان رابعه العدویه در قاهره –پیرو گزارش عفو بین المللی که بعدها نشان داد که در آن روز اسلحه های فرانسوی نیز به کار رفته – نزدیک به هزار تن کشته و چندین هزار نفر زخمی شدند. با درجه بالایی از درنده خوئی روبرو هستیم که در آغاز قرن جدید به ندرت رخ داده است.

در طول هفته های آتی، هزاران مخالف دستگیر، زندانی و شکنجه شدند. عفوبین الملل توضیح داد که مصر به «یک زندان روباز» تبدیل شده است. این موضوع حتی پدرخواندگان وفادار مصر را به خشم آورد. ایالات متحده که هر سال بیش از یک میلیارد دلار کمک نظامی به مصر می کند، تصمیم گرفت تحویل اسلحه های سنگین به مصر را معلق کند. شورای امورخارجه اتحادیه اروپا نیز به نوبه خود «پروانه ی صادرات هر تجهیزاتی را که بتوان در سرکوب داخلی مورد استفاده قرار داد» به تعلیق در آورد و اعلام کرد که موضوع کمک های امنیتی به این کشور را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

با این همه، رژیم جدید مصر، در تنگنای تنهایی شدید می تواند روی پشتیبانی فروشنده ای با وسواس کمتر حساب کند: فرانسه ی آقای هولاند از همان ماه ژوئن 2014 یعنی بلافاصله پس از انتخاب السیسی چهار فروند کشتی گشتی «کوُروِت گوُوِیند» 2400 تُنی و مجهز به سیستم نبرد را با نزدیک یک میلیارد یوروبه مصر فروخت. روزنامه فیگارو متعلق به گروه داسو [سازنده جنگنده و سلاح های مدرن] برای این «موفقیت جدید» ابراز احساسات کرد، و در همان زمان روزنامه اقتصادی تریبون «برای این کار عالی» هورا کشید. تازه، بهتر از این هم در راه بود…

زیرا در اوت 2015، هنگامی که السیسی – با دبدبه و کبکبه – «کانال جدید سوئز» را افتتاح می کرد، با دو مهمان برجسته اش، هولاند و لو دریان از توجه خود به دو ناو سباستوپول و ولادی وستوک صحبت می کند – منظور همان دو هلیکوپتربری است که تحویل شان به روسیه لغو شد و بازپرداخت پولش بسیار پرهزینه است.

## نشان صلیب بزرگِ لژیون دونور

حرف هنوز از دهن بیرون نیامده، اجرا شد: 17 سپتامبر 2015، مجلس ملی فرانسه با تصویب یک طرح قانونی پذیرفت که در اجرای توافق فرانسه-روسیه در مقابل لغو فروش دو ناو به روسیه، فرانسه 8/949 میلیون یورو به آن کشور بپردازد. و پنج روز بعد، در 22 سپتامبر، مصر تأیید کرد که این دو ناو را به ارزش 950 میلیون یورو می خرد و در سال 2016 آن ها را تحویل خواهد گرفت. حکومت فرانسه شادمانی کرد و صداهای – بسیار – نادری برای نکوهش این ترفندِ فوق العاده وقیح بلند شد. چون این اعتراض به فروش دو ناوی به مارشال السیسی بود که تحویل شان به روسیه با توجیه رسمی عذاب وجدان اخلاقی لغو شده بود، لو دریان به پاسخی قناعت کرد که از خلاقیت کمیابی برخوردار بود: «توسعه و دموکراسی، پس از امنیت می آید. ابتدا باید امنیت داشت تا اطمینان یافت که سپس، می توان کشور را دریک استراتژی مثبت به راه انداخت».

با چنین فلسفه بافی یی، مصر در دوران ریاست هولاند به نخستین مشتری اسلحه فرانسه در جهان تبدیل شد. و از زمان انتخاب امانوئل ماکرون که وزارت امور خارجه و بازرگانی خارجی را به لو دریان مُحَوَل کرده، همچنان رتبه نخست را حفظ کرده است. او مرتبا مراقب است که السیسی ، این مشتری نمونه دچار خشم نشود. برای مثال، در ماه دسامبر 2020، در جریان مراسم بی سر و صدایی، بالاترین نشان لژیون دو نور را به او اعطا کرد. و چند ماه بعد، ماکرون تسهیلات دلپذیری برای پرداخت پول اسلحه ها در اختیار السیسی گذاشت.

در واقع، در ماه مه گذشته، مصر که در آن به گزارش عفو بین الملل، «هزاران نفر از جمله مدافعان حقوق انسانی، روزنامه نگاران، مسئولان سیاسی، وکلای دادگستری» در شرایط هولناکی در زندان به سر می برند (2)، اعلام کرد که به بهای 75/3 میلیارد یورو سی فروند جدید جنگندهٍ رافال – بدون محاسبه تسلیحات آن- می خرد. حکومت فرانسه فوراً این نشانه ی جدیدِ «اعتمادِ» «یک مشتری مطمئن که ما را هرگز دچار دردسر نکرده است» را مورد ستایش قرارداد. و روزنامه فیگارو از این «موفقیت جدید بازرگانی بین المللی» ستایش کرد.

در این هیجان شادمانه، جزئیات با اهمیتی تقریبا از نظرها پنهان ماند: همان گونه که سایت پژوهشی «دیسکلوز» برملا کرد، مدیر کل خزانه داری در وزارت اقتصاد و مالی و راه اندازی پذیرفت تا 80% میزان بدهی بانکی قاهره را جهت تأمین هزینه هواپیماها تضمین

کند. اگر مصر که بدهی سنگینی دارد نتواند وام را پس دهد، در آن صورت، فرانسه – و در نتیجه مالیات دهنده فرانسوی که در جریان این اسرار نبود- مجبور به بازپرداخت این قرض سه میلیارد یوروئی خواهد شد. حتی نکته ی مهم تر این است که سایت Disclose فرانسه را متهم کرده که در عملیات ضدتروریستی مخفی در صحرای میان مصر و لیبی شرکت کرده است. در این عملیات صدها غیرنظامی مستبدانه کشته شده اند (3). سایتِ پژوهشی اعلام کرد که «فرانسوآ هولاند و امانوئل ماکرون مرتبا در جریان این جنایت های دولتی قرار داشتند» و برای اثبات این ادعا، بر صدها سند «محرمانه –دفاعی» تکیه می کند که یک «هشداردهنده» برملا کرده است.

قرارداد رافال از 15 نوامبر گذشته پس از این که مصر اولین قسط را پرداخت، وارد مرحله اجرایی شد. با دو روز اختلاف، ماکرون می توانست همراه با مهمانان فوروم صلح در پاریس، آن را جشن بگیرد. دو روز پیش از آن، ماکرون در این فوروم اعلام کرد: «نبرد برای حقوق بشر جهانشمول است».

**پانوشت:**

1 – https://www.monde-diplomatique.fr/2021/03/THIEBAUD/62840

2 – https://ir.mondediplo.com/2018/03/article2937.html

3 – Les mémo de la terreur », Disclose, https ;//egypt- » papers.disclose.ngo

---

# افغانستان: سخن از کدام شکست

# است؟



## مقاله‌ای از ژاک فات*

**23 اوت 2021**

**برگردان بهروز عارفی**

در این نوشته تلاش می کنیم به نخستین فرضیه ها درباره رویدادهای افغانستان بپردازیم. هنوز برای تحلیل پیامدها خیلی زود است، اما واقعا ضروری است که در میان انبوه سردرگمی رسانه ای کنونی، سرخطِ تحلیل را بگشاییم. در این نوشته، کوشش می کنیم بهِ جنبه های اساسیِ ژئوپولیتیکی اشاره کنیم. طبیعتا این متن، فراگیرِ نیست. چنین هدفی هم ندارد. منظور طرح چند پرسش و راهیابی برای آینده است[1].

همان گونه که می بینیم، 20 سال پس از «جنگ با تروریسم» که جورج والکِر بوش در پیِ حمله های تروریستی در 11 سپتامبر 2001 علیهِ طالبان و القاعده به راه انداخت، افغانستان، در چند روز به دست طالبان سقوط کرد (واژه سقوط بسیار معنی دار است). در برابر پیشروی برق آسای روزهای اخیر، نیروهای افغان یا فروریختند و یا بدون جنگ، تسلیم شدند. تشدید حمله های هوائی آمریکا چیزی را در محل تغییر نداد. طالبان هنگامی وارد کابل شدند که نیروهای واشینگتن هنوز در آن شهر بودند. طالبان

ورودی های فرودگاه را کنترل می کنند و در نتیجه دسترسی به آن برای کسانی که می خواهند افغانستان را ترک کنند، نامعلوم و پرمخاطره است. هزاران افغانی برای فرار از کشور به آنجا روی می آورند. بایدن در مقابل این فروپاشی گفت که قادر نیست نتیجه نهایی این عملیات را تضمین کند.

در هرجی و مرجی وصف ناپذیر، سیاست عقب نشینی که بایدن فرمانش را صادر کرد و دولت آمریکا راه و روش آن و نیز تقویم آن را معین کرد، باوجود تقویت قابل ملاحظه ی نیروهای آمریکا از سوی پنتاگون (از 2500 تا 6000 سرباز) جهت تضمین امنیت، این عقب نشینی یک شکست کامل است. آمریکا حتی نیروهایی در قطر و کویت مستقر کرد. اما، ایالات متحده کنترل اوضاع را از دست داده است. این امر، به نوبه خود، برای بزرگترین قدرت نظامی جهان اهانت آمیز است. چرا که بیست سال پیش، جورج دبلیو بوش از جاه طلبیِ قدرتی با گستردگی بین المللی صحبت کرد[2] و اینکهَ هیچ چیزی نمی تواند این وضعیت را برهم زند. چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا اظهار داشت «جنگ ما علیه تروریسم با القاعده شروع می شود ولی با آن متوقف نخواهد شد. این جنگ تا زمانی که همه گروه های تروریستی را در جهان یافته، دستگیر کرده و شکست دهیم» ادامه خواهد یافت. این بلندپروازی که با شروعِ جنگی جهانی با تروریسم به نام ارزش های امریکاَ، به نام ملتی «استثنایی» و «صاحبِ تقدیر»، به نام مسیحایی دموکراتیک آغازشد، امروزَ – ودر واقع از مدت ها پیش- دور از دسترس است. این ایده برخاسته از مبالغه ای دراز مدت است که برای ایالات متحده و نیز منحدانش بسیار گران تمام شده است. اما، این دروغ که آشکارا در رسانه ها نیز بازتاب یافته است، بی دلیل نبود: تثبیت حضور سلطه گرانه ی آمریکا در جهان و به ویژه در منطقه ای که منافع استراتژیکی و حوزه های نفوذ بسیاری به هم می‌رسند.

آرشیو امنیت ملی (آمریکا)[3]در 19 اوت مجموعه ای

از اسناد تاریخی را منتشر کرد که از رده بندی سری خارج شده بود. این اسناد نشان می‌دهد که «به مدت نزدیک به بیست سال، دولت آمریکا تا چه حدی مردم آمریکا را در مورد پیشرفت ها در افغانستان فریب داد. در حالی که همزمان، واقعیت های آزاردهنده درباره ی شکست های جاری را با سرپوشِ محرمانه مخفی می کردند…» درنتیجه، واشینگتن درباره ی توهم و دروغ بافی برپایه ی اسطوره های ایدئولوژیکی بنیادگذار ایالات متحده و همچنین در مورد واقعیت تناسب قوا شکست خورده است…

پیروزی طالبان همراه با تصویرهای دهشتناک، تراژدی انسانی و پرسش های بی شمار درباره ی آینده، به عنوانِ یک رویداد بااهمیت تلقی می شود. با لحظه ی بهت آور و تاریخ دراماتیک روبرو هستیم. ولی اگر اوضاع چنین ابعادی پیدا کرده، به ویژه به سبب مفهوم سیاسی اساسی آن است. به هر حال، این پیروزی و پیامدهای آن درسی کلی تر و هشداری است ازجمله برای فرانسه که مجبوراست برای سازگاری و شکلی از عقب نشینی در جنگ ساحل آفریقا و کش و قوس های آن آماده شود.

عقب نشینی از افغانستان که جو بایدن به رغم دودلی های موجود در بین جمهوری خواهان و نیز در میان نظامیان، تصمیم آن را گرفت و بدان متعهد شد، در واقع طرحی است که بسیار پیش از آن ریخته و پرداخته شده بود. ابتدا، در سال 2012، باراک اوباما تصمیم گرفت تا نخستین گروه از سربازان امریکائی را بازگرداند. با این وجود، او مجبور شد که در تقویم بازگشت سربازان تجدید نظر کند و حتی به خاطر وخامت اوضاع، نیروهای جدیدی به افغانستان گسیل دارد. این انطباق جدید موجب بروز تردیدهای طولانی بین دو خواست شد یعنی بین عقب نشینی که کم کم تحمیل می شد و آنچه که در آن زمان برای پاسخ به ضروریات ایمنی «الزامی» به نظر می آمد.

سپس، دونالد ترامپ بود که متعهد شد به «این جنگ

بی پایان» پایان دهد و «حداکثر تا سال 2021» نیروها را برگرداند. او در فوریه 2020 در دوحه با طالبان بر سر توافقی برای خروج نیروها در تاریخ یادشده مذاکره کرد و پیش از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 2020، به این فرایند شتاب داد. استقبال مردم از چنین عقب نشینی آن چنان زیاد بود که تا بوی گفتگوی مستقیم با دشمنی که تا دیروز غیرقابل معاشرت ارزیابی می شد، شکست. گفتگو بر سر خروج نیروهای آمریکایی تا پایان مه 2020 در مقابل تعهد طالبان برای تامین امنیت و مذاکره مستقیم با حکومت کابل انجام شد. اما خشونت ها تا میزان بالاتری ادامه یافت، اختلاف ها تداوم یافته و چشم انداز خروج کامل با مقاومت هایی در کنگره و پنتاگون [وزارت دفاع] روبرو شد.

سرانجام، جوبایدن تصمیم گرفت تا کار را تمام کند. از آن پس، او بود که با انتقادهای تُند جمهوری خواهان، دونالد ترامپ و برخی از متحدان آمریکا (از جمله آلمان و بریتانیا) و نیز چند رسانه روبرو شد که این تصمیم را «فاجعه کامل» خواندند، امری که در عمل ایالات متحده را بی اعتبار می کند. روزنامه “وال استریت جورنال” بیانات بایدن را «ننگین»، «تسلیم» و «دغل کاری» نامید. این واقعیتی است که استفاده از نیروهای نظامی چنان در ذات اصلی نقش آمریکا وِ هویتِ امپریالیستی ایالات متحده ثبت شده که هر گُزینشِ دیگری ، غیرعادی و نسنجیده تلقی می شود. این نکَته را اوباما خوب به یاد دارد، چون او که نپذیرفت در سال 2013 سوریه را بمباران کند، به شدت مورد سرزنش قرار گرفت و از جمله در فرانسه. در نتیجه‌ی از دست دادن کنترل، پلبشوی امنیتی، نکوهش ملی… بدون تردید روز 15 اوت آثار عمیقی در حافظه ی سیاسی آمریکا برجاخواهد گذاشت. اما باید فراتر از آن را نگریست.

**شکست تاریخی**

عقب نشینی آمریکا و فروپاشی رژیم وابسته به واشینگتنِ افغانستان، ابتدا برای ایالات متحده یک

شکست تاریخی است: شکست جنگ آمریکا با تروریسم، شکستِ «دولت سازی»[4] در حالی که کل سیاست خارجی ایالات متحده و مجموعه ی جنگ های آن ها به نام دموکراسی به مثابه کسبِ حقانیتِ نهایی و حقانیت شیوه کار، هدایت شده است. با این وجود، نباید به رغم شدت تصویرها، میان سقوط کابل در 2021 و سقوط سایگون در 1975، شباهت قائل شد.

در ویتنام، با نماد کسب اسقلال یک ملت در موقعیت سخت و دهشتناک جنگ سرد روبرو بودیم. تحقق هدفی که لازم و عادلانه بود که در پایان یک جنگ آزادی بخش طولانی، به دست آمد. بدین ترتیب، مردم یک کشور در نظم نوینی جایگاه خود را می یافت تا دولتی مستقل ایجاد کند. در افغانستان، با بیانِ فروپاشی و درماندگی روبرو هستیم. فروپاشی یکِ رژیم بدون حقانیت زیر فشار اسلامِ سیاسیِ مسلح. درماندگی دراز مدت یک منطق قدرت مسلط در منطقه ای که رقابت ها و تقسیم حوزه های نفوذ، بی وقفه، وضعیت بین المللی درگیری های استراتژیکی، ناامنی دائمی و بی ثباتی تروریستی را رقم می زنند.

مسلماً در افغانستان، ایالات متحده با دومین شکست تاریخی خود پس از ویتنام مواجه است. اما، معنای این دو شکست یکی نیست. امروز، برای مردم افغانستان، «تحقق لازم و عادلانه» وجود ندارد. برعکس، قدمی تازه در وضعیتی متفاوت، در فاجعه ای سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و امنیتی می گذارند… نباید به تبلیغات حساب شده ی «میانه روی» برخی رهبران طالبان، برای مثال در مورد حقوق زنان وقعی گذاشت. ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان تلاش کرد درباره نیت های قدرت جدید اطمینان دهد. او گفت «ما می خواهیم بر پایه ی اصول دیپلماتیک و احترام با همه کشورهای جهان رابطه داشته باشیم. ما می خواهیم اقتصاد خوبی داشته باشیم. ما بازرگانی می خواهیم، ما دیپلماسی خوب می خواهیم …». با این وجود، وحشیگری سرکوب، پیگردِ مخالفان سیاسی و قتل ها نگرانی های برحق و تردیدهای زیاد ایجاد کرده،

هرچند هنوز با خشونت های بی حد و اندازه ی طالبان سال های دهه 1990 فاصله داریم.

یادآوری کنیم که مجله پژوهشی The Intercept (که اسناد National Security Agency را منتشر کرده بود که ادوارد اِسنودِن از سال 2013 برملاکرد)، در 18 اوت فاش کرد که طالبان به مجموعه ی مشخصاتِ بیومتریک آمریکایی ها دست یافته اند. این مشخصات هویتی بیومتری می تواند به شناسایی افغان هائی کمک کند که برای نیروهای ائتلاف زیر رهبری واشینگتن کار کرده بودند. به نوشته ی این مجله، کار پیچیده شناسایی افراد از طریق این روش تشخیص هویت تکنولوژیکی می تواند با کمک ISI «سازمان مخفی اطلاعاتِی» عمده ی پاکستان انجام گیرد … این سازمان دائما به دو دوده بازی کردن سیاسی شهرت دارد.

می توان نسبت به سازوکارهای منفیِ ممکن و هراسناکی نگران بود (باید هم!) که طَالبان می توانند به راه اندازند: تشویقی برای اسلامیسم سیاسی و جهادیسم، فرصتی برای القاعده (متحد نزدیک طالبان)، انحطاط فزاینده ی نقش دولت های خلیج فارس. به خاطر داریم که عربستان سعودی و امارات متحده عربی، در کنار پاکستان تنها کشورهایی بودند که رژیم طالبان (در قدرت از 1996 تا 2001) را به رسمیت شناختند. اکنون، این دومین «امارت اسلامی افغانستان» از چه حمایتی برخوردار خواهد شد؟ بین پشتیبانی کامل و طرد، بحث و جدل سیاسی-رسانه ای ممکن است داغ باشد. اما، آیا مسئله هنوز به این گونه مطرح می شود؟

در زمینه طرح سوال ها، شایسته است که موضع ِگیری ها و گزینش های چین و روسیه را که عموما به پشتیبانی از طالبان شهرت دارند، مورد بررسی قرار دهیم. واقعیت بسیار پیچیده تر است، خواهیم دید، اما انتخابِ پکن و مسکو آشکارا، رویه ی مثبت نسبت به افغانستانَ پساآمریکا و رژیمِ در حال استقرار است. شکست ایالات متحده که به طَور کلی تر، شکست

قدرت های غربی و ناتو نیز است، فضای برد و باخت (و مسئله های جدید) را باز می کند. این اوضاع فرصت های استراتژیکی و اقتصادی فراهم می کند. این وضع امکان می دهد تا شکل بندی منطقه ای جدیدی را در نظر گرفت.

**چین و روسیه چه می خواهند**

در این وضعیت دگرگون شده، چین و روسیه، همزمان رقیب و مکمل یکدیگرند. رقابت میان این دو، واقعی است. هر کدام چارچوب و راهکار منطقه ای و چندجانبه ی مناسب با منافع خود طرح می کنند. این دو بازیگر، میدان نفوذ و قدرت خاص خود را دارند. اما، در منطقه ای که تاریخ را ، هم میراث شوروی دیروز و هم بلندپروازی های چینِ پیروزمند امروزِ تعیین می کند ، این میدان ها رَا می توان کاملا روی هم گذاشت. با این همه، اکنون مشارکت چین/روسیه از اینِرقابت رنج نمی برد. پکن و مسکو می توانند مشترکا یا به موازاتِ هم، از موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان که از یوغ قدرت امریکا آزاد می شود و منطقه ای که می تواند بیشتر قابل دسترسی باشد، بهره ببرد. شکست آمریکا، از نظر استراتژیکی سنگین خواهد بود. اکنون، چین و روسیه می خواهند آشکارا تندتر به پیش روند تا بتوانند از ضعف هژمونی آمریکا و خرابی چشمگیر اعتبار آن کشور، بهره برداری کنند.

روسیه روی مناسبات با جمهوری های پیشینِ شوروی در آسیای مرکزی حساب می کند. این کشورِ نسبت به گفتگوهای در جریان میان واشینگتن و مقامات کشورهای مجاورِ افغانستان جهت یافتن شرایطی برای استقرار مجدد نَیروهای آمریکا در منطقه نگران است. سرگئی لاوروف وزیر امورخارجه روسیه اظهار داشته که حضور نظامیان مسلح بیگانه در هرکدام از این کشورها که عضو «سازَمان پیمان امنیت جمعی»[5] هستند، به توافق همه ی اعضای این سازمان نیاز دارد. او افزود که استقرار پایگاه های نظامی جدید به امنیت در آسیای مرکزی کمکی نخواهد کرد. گویا

در نشست سران در ژنو (16 ژوئن 2020) میان بایدن و پوتین، برسرِ این موضوع تبادل نظر شده است.

از سوی دیگر، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان در 10 اوت امسال رزمایش نظامی مشترکی در ولایت ختلون در تاجیکستان و در 20 کیلومتری مرز افغانستان را به انجام رساندند. یک هفته بعد، در 17 اوت در شرایطی که اوضاع افغانستان به سرعت در حالِ فروپاشی بود، نیروهای روسیه یک رزمایش یک ماهه رآ در تاجیکستان آغاز کردند. روسیه پایگاه های دفاعی اش رامستحکم تر می کرد.

روز 9 اوت، چین و روسیه رزمایش بزرگی را در ایالت خودمختار چینیِ نینگسیا (با شرکت بیش از ده هزار سرباز، زره پوش و هواپیما) شروع کردند. برای نخستین بار، در این مانور نظامی، از سیستم فرماندهی مشترک و حضور نظامیان روسی در میان فرماندهان چینی استفاده شد. هدف از این آمادگی مشترک، بررسی وضعیت ثبات، امنیت و ضدتروریسم در آسیای مرکزی بود. جَدَل چشمگیری در تلویزیون آمریکائی سی اِن اِن در گرفت که بر تفاوت هدف های میان پکن و مسکو تأکید داشت، در حالی که یکی از هدف های این رزمایش ها، نشان دادن سطح همکاری امنیتی و مشارکت استراتژیکی چین-روسیه در اوضاع تنش های رو به فزون با واشینگتن بود.

پس، دست اندازیِ نگران کننده ی طالبان بر افغانستان یک "بازیَ بزرگ" استراتژیکی جاه طلبانه و تناسب قوا در سطح ملی و بین المللی است. و این "بازی بزرگ" نیز به نوبه ی خود با سهم سیاسی دیپلماتیک جهت جستجوی شرایط و چارچوب همکاری در نظمِ نوینِ منطقه ای همراه است. چین و روسیه روابَط خود بَا طالبان را حفظ و تحکیم می کنند. نه پکن، و نه مسکو نمی خواهند موقعیت خوب خود را از دست بدهند. سفیر روسیه در کابل به تماس های رسمی ادامه می دهد. این سفارت، همچون سفارت پکن باز خواهد ماند.

در ماه ژوئیه، یک هیئت طالبان به ریاست ملا عبدالغنی برادر، فرد شماره 2 طالبان در مسکو با زمیر کابولف فرستاده ویژه روسیه برای افغانستان ملاقات کرد. سپس این هیئت به چین رفت و در تیانجین با وانگ یی وزیر امورخارجه چین در فضایی مملو از تعارفات دیپلماتیک دیدار کرد. از نگاه روسیه ممکن است شناسایی رژیم جدید رخ دهد، ولی رسما به منش طالبان مشروط شده است، یعنی به نگرش آن ها درباره چندمسئله، به ویژه در زمینه ی امنیت و تروریسم. این امر همچنین بستگی دارد که تا چه حد تشویق و ترغیب درباره ی گفتگوی سیاسی فراگیر داخلی مفید واقع شود تا بتواند به مناقشه طولانی افغانی ها پایان دهد. گفتمان چینی ها بسیار مشابه آن است. وانگ یی به مذاکره بین افغانی فراخوانده تا به یک مصالحه برسند. در واقعیت، این زبان رسمی موضع بسیاری در جهان است: از جمله شورای امنیت، اتحادیه اروپا، ناتو، فرانسه یا ترکیه. البته این کار به شرایطی مشابه به ویژه در مورد لزوم وجود حکومتی که نماینده مردم و فراگیر باشد، نیز بستگی دارد. از طالبان خواسته اند که به تعهدات خود احترام گذارند. ارزیابی اعتبار گفتمان طالبان برای آینده بسیار دشوار است. با این وجود، باید اهمیت حمایت روسیه و چین را از طالبان خوب ارزیابی کرد. به این معنی که باید اهمیت پاسخ طالبان به درخواست مکرر مسکو و پکن درباره برخی از مسئله ها و از جمله مسئله امنیتی را سنجید.

به ویژه، چین (مانند روسیه) به برخورد طالبان نسبت به تهدید تروریستی اهمیت بسیار قائل است. چین دارای 76 کیلومتر مرز مشترک با افغانستان است و این مرز با گزینگیانگ مجاور است. چینی ها نسبت به فعالیت های گروه جدایی طلب «حزب اسلامی شرق ترکستان» (ETIM) نگران هستند. این جنبش اسلامیِ ترکستان شرقی سازمانی است که عناصر فعالِ ازبک وَ اویغور را دربر می گیرد و گفته می شود کَه چندین سوءقصد مرگبار در چین مرتکب شده است. وانگ یی اظهار داشت «ما امیدواریم که طالبان افغان به

روشنی با سازمان های تروریستی قطع رابطه کنند و از جمله با همین حزب ETIM و با جدیت و به طور موثر با آن ها مبارزه کنند تا مانع ها را از سر راه بردارند، نقشی مثبت ایفا کرده و شرایط لازم برای امنیت، ثبات، توسعه و همکاری در منطقه را فراهم آورند.».

چین مانند روسیه درپیِ مدیریتِ اوضاع با استفاده از چارچوب های نهادینهَ ای چندجانبه، مثل «سازمان همکاری شانگهای»[6] است که دولت روسیه نیز در آن عضویت دارد. پکن باروحیه ی ضمنیِ مشارکت در ثبات و «بازسازی صلح آمیز» افغانستانَ، برای گروهِ امور افغانستانِ در این "سازمان" ارزش قائل است. در این رهگذر، از 12 تا 16 ژوئیه گذشته، وانگ یی از ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان دیدار کرد. آخرسر، پکن جهت کمک به این بازساری، گسترش «راهرو اقتصادی چین-پاکستان»[7] را تا افغانستان پیشنهاد کرده است.

## از مبالغه تا تحقیر

گرچه هم سوئی چین و روسیه فارغ از رقابت نیست، اما می خواهد در پیکربندیِ جدید منطقه ای پس از شکست آمریکا جایی باز کند. این رویکردجدیدی را که نمایان شده، باید سنجید. ابتدا، باید شکست استراتژیکی ایالات متحده را در نظر گرفته و از آن بهره گیری کرد. یِنس اِستولِنبِرگ، دبیرکل ناتو در کنفرانس مطبوعاتی در 20 اوت، نشان داد که سَمت و سوی رویدادها را خوب درک کرده است. او اظهار داشت: «آمریکا و اروپای شمالی باید به همراهی با یکدیگر در درون ناتو ادامه دهند. رویدادهای جاری افغانستان چیزی را تغییر نمی دهد. وابستگی تناسب قوای کلیِ جهانی، عملکرد تهاجمی روسیه و تثبیت چین موجب شَده که حفظ یک پیوند فراآتلانتیکی اهمیت بیشتری پیدا کند».

پس از ریاست جمهوری اندوه بار دونالد ترامپ، جو بایدن خود را برای بازسازی اعتبارِ بین المللی بر

زمینه ی سلطه ی بازیافته و قدرتِ برتر آمریکا در شکل های «کلاسیک تر» آماده می کرد. شکست استراتژیکیِ اخیر همراه با بدبختیِ بِلبشو و ناتوانی جهت کنترل اوضاع… برای زمانی نامعلوم اعتبارِ ایالات متحده و توانایی واقعی آن ها را در سدکَردن چین برباد داد. همان گونه که روزنامه مشهور واشینگتن پست نوشت، ایالات متحده از مبالغه به تحقیر رسید. خطایی برای چین و روسیه خواهد بودکه فراموش کنند که همان گونه که معروف است، تاریخ به یک شکل دوبار تکرار نمی شود. آخرسر، بلندپروازی روس ها و به ویژه چینی ها به طور ضمنی در تقویمِ دوگانه ای یادداشت می شود.

ابتدا، چنانچه دیدیم، ثبات و اِمنیت همچون دل نگرانی های مشخص، فوری و مُقَدّم می باشند. نباید به این نگرانی کم بها داد. این حساسیت ها در نگرشی جای می گیرند که به عنوان بدیلِ کامل شمرده می شوند. این بدیل ها موجب پایان مَناقشه افغانی و تأمینِ شرایط توسعه ی اقتصادی می شود. آیا این بینشیَ اراده گرا و اغراق آمیز است؟ امروز، تصور این که چه پیش خواهد آمد، غیرممکن است. به هیچ وجه نمی توان بخت چنین بدیل ها، مخاطره های جنگ داخلی، بی ثباتی ها و بحران های احتمالی، مقاومت سیاسی و اجتماعی داخلی در برابر رژیم طالبان را پیش بینی کرد… آینده بسیار ناروشن است.

مسئله دوم، کاربست یک استراتژی است که پایه های یک همکاری، بهره برداری از منابع و ثروت های زیرزمینی افغانستان، ایجاد زیرساختارها را میسر سازد و برای چین، به روشنی خواست پیوستن به این چشم انداز در طرح های جهانی Belt and Road Initiative [جاده ابریشم جدید] است. یادآوری می کنند که افغانستان اکنون از منابع انرژی، ثروت های معدنی مهم و حتی عناصر «خاک های نادر» که در تکنولوژی های پیشرفته مصرف دارد، برخوردار است: نظیر مس، آهن، طلا، جیوه، لیتیوم، کبالت،

هیدروکربورها… به دلیل بدیهیِ ناامنی و مناقشه ی بی پایان، این ثروت ها در مرحَله ی عدم امکان بهره برداری قرار دارند که برای مدتی دراز مانع از به راه انداختن طرح های بزرگ شده است.

آشکار است که خروج افغانستان، دولت در انحطاط از وضعیت تاریخی جنگی برای ورود آن در استراتژیِ طرح های اقتصادی و صنعتی، گسستی عظیم یعنی تغییر الگوی سیاسی ملی و بین المللی را الزامی می کند. بلندپروازی ای به این عظمت، چالشی بزرگ است. نخست، به این خاطر که با یکی از فقیرترین کشورهای جهان روبرو هستیم. و نه فقط. آیا چین می تواند از راه اقتصادی به آنچه آمریکا نتوانست با زور انجام دهد، برسد؟ … قطعی نیست که در وضعیت کنونی، با فاجعه ی مالی و بحران انسانی که تهدید می کند، باوجود تحریم های آمریکا و صندوق جهانی پول، ناروشنی ها درباره کمک های بانک جهانی، تنش های رو به فزون و رویارویی های قدرت ها امکان داشت تا به سادگی بتوان چنین دیدگاهی را پیاده کرد. تازه، این به معنی فراموش کردن بسیاری از مشکلات دیگر است. آخرسر، ضروری است که شرایط سیاسی داخلی نیز مساعد باشد. آیا شورشیانِ ایدئولوژیکیِ مسلحِ نخسین امارت اسلامی افغانستَان، در سال هَای دههَ 1990، قادر خواهند بود به طور کلی خود را به مسئولان سیاسی ، اداری، اجتماعی و دیپلماتیک با هدفِ استراتژی ملی و پیشرفت کلی بدل کنند؟ آنان مجبورند که حکومت کنند… اگر اکنون، منش سیاسی طالبان بیانِ خواست انطباق با اوضاع جدید و برتن کردن (یا نکَردن) جامه ی مسئولیت … باشد، آیا قالبِ ایدئولوژیکی طالبان کاملاً تغییر کرده است؟ در اَین باره، تردید وجود دارد. ولی این پرسش را باید طرح کرد.

**ستیز با نظمی که بر قدرت متکی است**

هنوز یک به یک مسئلهی اساسی پیرامون درس اصلیِ نمادِ 15 اوت 2021 پاسخ داده نشده است. شکستَ آمریکاَ عبارت است از نمایش روشنگرِ بحرانی که

اندیشه ی استراتژیکی مسلط می نامند و برپایه ی تثبیت قدرت و اِعمال زور متکی است. انتخاب نوعِ دفاع، گزینش سیاست خارجی، گزینش های برنامه هایَ اقتصادی، پژوهشی … به این معنی است که انتخاب تعیین کننده ی سرمایه داری غربی و به ویژه ایالات متحده با این اندیشه ی استراتژیکی استوار و بنیاد شده و از آن حقانیت یافته است . اندیشه ای که سلسه مراتب قدرت ها، شکل بندی و تناقض های نظم بین المللی را تعیین می کند.

هر آنچه که از پایان قرن نوزدهم با روحیه و کاوُشی سخت برای یافتن بدیلی برای جنگ[8] بناشده، با درجات مختلف و در نگرشی از چندجانبه گرائی، برابری در حقوق و مطابقت با قانون بین المللی، مسئولیتِ جمعی و امنیت جمعی… جای گرفته است. از این قبیلَ است: تأسیس سازمان ملل متحد، ممنوعیت استفاده از زور، کنترل تسلیحات و پیمان های خلعِ سلاح، راه حل مسالمت آمیز برای پایان دادن بهَ کشمکش ها…مجموعه ی این متن های قضائی و سیاسی که در جستجوی وسیله ی مناسب برای پیشگیری از جنگ و مهار کردن نیرو تحت تاثیر منطق ها و قدرت ها، در حال متلاشی شدن هستند، یعنی با روحیه ی این اندیشه کهنه ی استراتژیکی مسلط که اکنون تلاش دارد بیش از پیش حود را تحمیل کند.

شکست ایالات متحده در افغانستان، حاکی از بن بستِ وحشتناکِ نظم بین المللی کنونی و برداشت استراتژیکیِ سلطه جویی که این نظم را آماده می کند، است. بَا بن بستِ عمده ی نوعی نگرش به جهان و روابط بین المللی و بهره برداری از منابع در گستاخی و بی مسئولیتی کامل روبرو هستیم. این پدیده در رده ی چالش های وجودیِ کلیِ دوران ماست.

به یقین به جنگ طولانی افغانستان و سرانجامِ آن نیازمند نبودیم – البته اگر واقعا سرانجام باشد…- تا این بُن بَست تاریخی را به عنوان داو کلیِ امنیت و صلح برای خلق ها ارزیابی کنیم. اما، قدرتَ، کاربردِ زوری که همراه آن است، چنان در

آدابِ سیاسی و اجتماعی [Social] (برای این که نگوئیَم جامعه گی [Sociétale]) وارد شده اند، که شایسته است هربار که ممکن است، تاکید کنیم که قدرت نه یک نوع سمت و سوی مشترک جهانشمول و نه ثابتِ ملزومِ رفتارهای اجتماعی است.

مسلم است که قدرت پارامتری است اجتماعی و سیاسی که در دراز مدت مُهر ِخود را بر تاریخ می گذارد. به ویژه سرمایه داری بی وقفه از آن تغذیه کرده است. اما این یک پارامتر اتفاقی ونفرت انگیز است… و هرگز امروز به میزان کافی به عنوان اساسِ این امر مسئله ساز راهبری بین المللی مورد اعتراض قرار نگرفته است. چگونه می توان تصور کرد (یا بهتر بگوئیم، ما را مجبور به باور کنند) که امکان دارد از راه زور و جنگ، بتوان نهادها، دموکراسی، شرایط امنیت، ماندگاری اقتصادی و اجتماعی … را در دولتی ایجاد کرد که در درون آن بخش بسیار چشمگیری از جمعیت (36 درصد امروز) در زیر خط فقر و در ناتوانی پاسخگوئی به نیازهای اصلی خود به سر می برند؟

این مجموعه ی قضائی و سیاسی که اساساً در نیمه دوم قرن بیستم و با چشم انداز یک معماریِ هماهنگ با حقوق و مسئولیت جمعی ساخته شده، نسبی بودن مفهوم قدرت را نشان می دهد. کسب مالکیت و پیشرفت های متمدنانه برای رسیدن به نظم بین المللی متفاوت ممکن است.

نمی توان گفت – حتما نمی توان- که چین و روسیه عملکرد و برداشت های استراتژیکیِ بیگانه بامنطق قدرت ها و استفاده از زور دارندَ. واضح است که امروزه، این مُدل، روش بازیگران اصلی جهانی (به جز سازمان ملل متحد) است. حتی برای آنانی مثل اتحادیه اروپا که از این گفتمان استفاده می کنند، بی آنکه ابزار آن را داشته باشند، یک مدل است. بااین وجود، چند تفاوت وجود دارد. آیا کفایت خواهد کرد؟

مناقشه ی طولانی ِ افغانستان، جنگی است با هزینه ی 2260 میلیارد دلاَر. دولت ورشکسته است. 83 میلیارد دلار برای آموزش ارتشی هزینه شده که در چند روز از هم پاشید. 100 هزار غیرنظامی و نیز 70 هزار ارتشی و پلیس افغان کشته شدند و بیش از 4000 سرباز غربی نیز در حالی که آنان را ناتو در یک ائتلاف از 31 کشور … بسیج کرده بود. پس، نتیجه 20 سال نبرد، قربانی و ویرانی است… در واقعیت، ابتدا برای مردم افغان، 40 سال اشغال ِ بیگانه و رنج های فراوان. زیرا باید مداخله ی ِشوروی و پیامدهای تراژیک آن را نیز در ارزیابی گنجاند، ولی همچنین جنگ ِداخلی پس از آن را نیز باید درنظر گرفت. احتمالا ً این جنگ به پایان خواهد رسید. امیدواریم که چنین باشد. اما، همه چیز امکان دارد. پس از چهل سال تباهی، شاید دشوار بتوان، آری شاید… بدتر از این عمل کرد.

*** ژاک فات، Jacques FATH مسئول پیشین امور بین المللی حزب کمونیست فرانسه است و دارای تألیفات متعدد در زمینه امور بین المللی است.**

**لینک اصلی مقاله:**

**https://jacquesfath.international**

**[1] منابع اصلی برای تهیه این مقاله: presse, instituts et médias français, euronews, Reuters, The New York Times, The Washington Post, Politico, les sites Défense One, Military Times, OTAN, Rand Corporation, International Institute for**

Strategic Studies (IISS), Council on Foreign Relations (CFR), National Security Archive, The Intercept, Global Times, South China Morning Post, RT-France, Sputniknews

[2] – سخنرانی بوش در نشست مشترک کنگره، پنجشنبه 20 سپتامبر 2001.

[3] – https://nsarchive.gwu.edu/briefing-book/afghanistan/2021-08-19/afghanistan-2020-20-year-war-20-documents

NSA نهاد پژوهشی و غیردولتی مستقلی است که در دانشگاه جورج واشینگتن دارای یک کتابخانه است. این نهاد اسناد خارج شده طبقه بندی را بر پایه ی قانون های امریکا درباره آزادی و اطلاعات منتشر می کند.

[4] – در متن فرانسه از اصطلاح «State building» استفاده شده است که می توان ایجاد یک دولت ترجمه کرد. اما مفهومِ ایدئولوژیکی آنبیشتر به معنای استقرار «حکومت»ی لیبرال به زور در ثباتی است که زیر سلطه ی غرب به دست امده است.

[5] – این یک سازمان سیاسی-نظامی (بافعالیت محدود) بین دولت هاست.که در اکتبر 2002 تاسیس شده و شامل ارمنستان، بیلاروسیه، کازاخستان، قرقیزستان، روسیه و تاجیکستان است.

[6] – سازمان همکاری شانگهای سازمانی اقتصادی-سیاسی بین دولتی است که 8 کشور (چین، هند، کازاخستان، قرقیزستان، روسیه، پاکستان، تاجیکستان و ازبکستان) در ان عضو هستند؛ 4 دولت به عنوان ناظر (افغانستان، بیِلاروسیه، ایران و مغولستان) و 6 کشور شریکِ گفتگو (ارمنستان، آذربایجان، کامبوج، سریلانکا و ترکیه) شرکت دارند.

[7] – این راهرو مجموعه ای از طرح های اقتصادی، انرژی و زیرساختاری است که هدف آن مدرنیزاسیون و تحکیم اقتصاد پاکستان در چارچوب Belt and Road initiative و جاده ابریشم جدید است.

[8] – به کتاب زیر مراجعه کنید: « Chaos. La Crise de l’ordre international libéral. La France et l’Europe dans l’ordre américain », Jacques FATH, Edition du Croquant, 2020, Pages

**.89 à 95**